



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

درس دوم

مست و هشیار

قالب شعر: قطعه / محتوا: ترسیم فساد و تزویر اجتماع عصر شاعر.

۱- **محبس مستی به ره دید و گریبانش گرفت** / **مست گفت: «ای دوست، این پیراهن است افسار نیست»**

قلمرو زبانی:

محتسب: ماموری که کار وی نظارت بر اجرای احکام دین بود / مرجع ضمیر «ش»: مست ؛ نقش مضاف الیه / دوست: منظور محتسب / افسار: تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب والاغ می بندند.

قلمرو ادبی:

تناسب: گریبان و پیراهن / تضاد: است و نیست .

قلمرو فکری:

محتسب (مامور) در راه مستی را دید و گریبانش را گرفت مست گفت: ای دوست این پیراهن است که آن را گرفته ای افسار نیست . مفهوم: اشاره به برخورد تحقیرآمیز مأموران حکومتی است با متهم.

۲- **گفت: «مستی، زان سبب افتان و خیزان می روی»** / **گفت: «جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست»**

قلمرو زبانی:

مستی: مست هستی / افتان و خیزان: حالت راه رفتن فرد مست، تلو تلو خوران.

قلمرو ادبی:

کنایه: هموار نبودن راه، کنایه از گستردگی فساد در جامعه / تناسب: می روی ، راه رفتن .

قلمرو فکری:

(محتسب) گفت تو مست هستی به همین دلیل تلو تلو خوران راه می روی. (مست) گفت: «جرم راه رفتن من نیست، جامعه پراز فساد و خلاف است.»

۳- **گفت: «می باید تو را تا خانه قاضی برم»** / **گفت: «رو، صبح آسی قاضی نیمه شب بیدار نیست»**

قلمرو زبانی:

رو و آی: فعل امر برو و بیا

قلمرو ادبی:

ایهام: بیدار (الف مقابل خواب ب) هشیار نباشد / تضاد: صبح و شب / تضاد در افعال

قلمرو فکری:

(محتسب) گفت باید تو را به خانه ی قاضی ببرم . پاسخ داد که برو و صبح بیا چرا که قاضی نیمه شب بیدار نیست (خود قاضی الان مست و ناهشیار است) / مفهوم: مسئولان به فکر آسایش و خوشی خود هستند نه در فکر و اندیشه ی مردم

۴- **گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم»** / **گفت: «والی از کجا در خانه نهار نیست»**

قلمرو زبانی:

سرا: خانه ؛ منزل / والی: حاکم . فرمانروا . استاندار / را: فک اضافه (سرای والی) / شویم: برویم / والی از کجا در خانه خمار نیست: از کجا معلوم که والی ، خود در میخانه نباشد / خمار: می فروش (خانه خمار. میخانه) / استفهام انکاری (حتما آنجاست)

قلمرو فکری:

گفت: خانه حاکم نزدیک است به آن جا برویم. مست جواب داد: از کجا معلوم که خود والی الان در میخانه نباشد؟

۵- گفت: «تا داروغه را کویم، در مسجد بخواب» گفت: «مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست»

قلمرو زبانی :

داروغه: نگهبان

قلمرو ادبی:

تکرار: مسجد ، گفت

قلمرو فکری :

گفت تا نگهبان را باخبر کنم برو و در مسجد بخواب. مست گفت: «مسجد جای افراد بدکار نیست.»

مفهوم: بی توجهی و بی احترامی به اماکن مقدس (داخل شدن مست به مسجد)

۶- گفت: «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» گفت: «کار شرع، کار دهم و دینار نیست»

قلمرو زبانی :

دینار: سکه طلا / وارهان: خلاص کن. نجات بده / شرع: دین. شریعت. مذهب / درهم: سکه نقره. درم. پول نقد

قلمرو ادبی:

تناسب: درهم و دینار

قلمرو فکری :

(محتسب) گفت: «به من پنهانی رشوه بده و خود را خلاص کن.» گفت: «رشوه در دین جایگاهی ندارد.» (کار خوبی نیست)

مفهوم: اشاره به «رواج رشوه خواری در جامعه»

۷- گفت: «از بهر غرامت، جامه ات بیرون کنم» گفت: «پوسیده است، جز نقشی ز پود و تار نیست»

قلمرو زبانی :

از بهر: حرف اضافه ، برای / غرامت: چیزی که تاوان آن لازم باشد؛ جبران خسارت مالی / پود: رشته های افقی لباس. / تار: رشته های

عمودی لباس /

قلمرو ادبی:

تناسب: جامه، پود، تار / کنایه: (جامه) نقشی ز پود نیست: کنایه از "نخ نما بودن و فرسودگی جامه"

قلمرو فکری :

گفت: برای خسارت، لباس را از تنت بیرون می آورم. جواب داد: لباس من پوسیده و نخ نما است.

مفهوم: ۱- رشوه خواری ۲- نشانه فقر و تهی دستی افراد جامعه

۸- گفت: «آگه نیتی کز سر در افتادت کلاه» گفت: «در سر عقل باید، بی کلاه بی عار نیست!»

قلمرو زبانی :

آگه: مخفف «آگاه» / ت (افتادت): جابه جایی ضمیر شخصی؛ کلاه از سر تو در افتاد / کز سر در افتادت کلاه - توضیحات (۲) جز

معنای ظاهری تعادل نداشتن مست را می رساند. ضمناً "در قدیم بدون کلاه و دستار در بین مردم ظاهر شدن نوعی ننگ و بی ادبی

تلقی می شد. / عار: ننگ. رسوایی بدنامی

قلمرو ادبی:

تناسب: سر و کلاه .

و خدايي که در اين نزديکي است / لای اين شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

قلمرو فکری :

گفت: « با خبر نیستی که کلاه از سرت افتاده است » (و تعادل نداری) جواب داد : « در سر عقل باید باشد کلاه نداشتن عیب و ننگ به شمار نمی آید. »

۹- گفت: « می بسیار خوردی، زان چنین بی خود شدی » گفت: « ای بیهوده کو، حرف کم و بسیار نیست! »

قلمرو زبانی :

بیهوده گو : صفت فاعلی . مرکب مرخم (بیهوده گوینده) و ارتکاب آن.

قلمرو ادبی:

تضاد: کم و بسیار.

قلمرو فکری :

گفت: « شراب زیاد نوشیده ای به همین دلیل مست و از خود بی خود گشته ای. » گفت: ای فرد بیهوده گوینده، بحث کم و زیاد نوشیدن نیست (حرام، حرام است).

مفهوم: نفس خطا و حرام بودن عمل مهم است نه میزان (مقدار) انجام آن.

۱۰- گفت: « باید حد زند، هشیار مردم، مست را » گفت: « هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست »

قلمرو زبانی :

حد: مجازات شرعی / هشیار مردم : ترکیب وصفی مقلوب (مردم هشیار) هشیار مخفف « هوشیار » است و یک واژه مرکب .

قلمرو ادبی:

تضاد: مست و هشیار / تکرار: هشیار

قلمرو فکری :

(محتسب) گفت: « باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند » پاسخ داد: « یک انسان هشیار را در این جامعه نشان بده؛ در این جامعه؛ کسی هشیار و سالم نیست. »

مفهوم : در اجتماع، فساد گسترده و فراگیر شده است دیگر کسی سالم نیست .

ارتباط معنایی دارد با :

« گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه (هر آنکه) هست گیرند »

پروین اعتصامی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی :

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید.

- گر بدین حال تو را محتسب اندر بازار بیند، بگیرد و حد زند.

سیاست نامه، خواجه نظام الملک توسی

محتسب: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود. / حد: مجازات شرعی

- از بهر تو صد بار ملامت بکشم گر بشکنم این عهد ، غرامت بکشم

مولوی

غرامت: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن.

۲- فعل های مشخص شده را از نظر کاربرد معنایی بررسی کنید.

- گفت: «نزدیک است والی را سرای، آن جا شویم» / گفت: «والی از کجا در خانه خمار نیست؟» شویم: برویم نیست: بودن، وجود داشتن
زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست / در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست حافظ
آگاه نیست: آگاهی ندارد راه نیست: راهی ندارد

- ریشه های ما به آب / شاخه های ما به آفتاب می رسد / ما دوباره سبز می شویم قیصر امین پور
می شویم: می گردیم.

قلمرو ادبی:

مناظره خسرو با فرهاد

۱- نخستین بار گفتش: «کز کجایی؟» بگفت: «از دار ملک آشنایی»
نخستین: صفت ثارشی / ش: متمم «به او گفت» / دار ملک: پایتخت / آشنایی: عشق / تشیه: آشنایی مانند پایتخت است
بگفت: «آن جا به صنعت در چه کوشند؟» بگفت: «اندوه خرنند و جان فروشدند»
صنعت: کار، پیشه / انده خریدن: منایه از تکل کردن غم و اندوه / جان فروختن: بکنایه از جان فشان کردن / استعاره: اندوه و جان مانند کالایی، مستند که خرید و فروش می شوند.
بگفتا: «جان فروشی در ادب نیست.» بگفت: «از عشق بازان این عجب نیست»
«۱» در «بگفتا» الف پانچ یا مناظره /

بگفت: «از دل شدی عاشق بدین سان؟» بگفت: «از دل تو می گویی، من از جان»

از دل: از صمیم دل / جناس: سان، جان

بگفتا: «دل ز مهرش کی کنی پاک؟» بگفت: «آن گه که باشم خفته در خاک»
دل از مهر کسی پاک کردن: بکنایه از فراموش کردن / در خاک خفتن: بکنایه از مردن

بگفت: «او آن من شد زو مکن یاد» بگفت: «این، کی کند بیچاره فرهاد؟»
چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامد بیش پرسیدن صوابش
صواب: درست / ثواب: پاداش نیکو

به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیدم کس بدین حاضر جوابی نظامی

«ی» «حاکمی و آبی، ن ی» نسبت است / «ی» «حاضر» جوابی، مصدری است.

۲- متن درس از نظر شیوه بیان (جد- طنز) با این سروده حافظ چه وجه اشتراکی دارد؟

با محتسبیم عیب مگوئید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است

هر دو یک موضوع اجتماعی را بیان می کنند. و از طریق مناظره سعی می کنند به زبان ساده مطلب را تفهیم کنند.

قلمرو فکری :

۱- هر یک از مصراع های زیر ، به کدام پدیده اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

- گفت: « دیناری بده پنهان و خود را وارهان » (رشوه خواری)

- گفت: « جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست. » (اوضاع نامساعد جامعه)

۲- در هر یک از بیت های «هشتم» و «نهم» بر چه موضوعی تأکید شده است؟

بیت هشتم: عدم توجه به ظاهر

بیت نهم: مهم خود عمل است که نباید انجام بگیرد.

۳- درباره ارتباط موضوعی متن درس با هر کی از بیت های زیر توضیح دهید.

حافظ

من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم

گفت: « نزدیک است والی را سرای ، آن جا شویم » گفت: « والی از کجا در خانه تمار نیست » همه نیرنگ باز هستی و من فریب نیرنگ های شما را

دیگر نمی خورم

مولوی

گفت مست « ای محتسب بگذار و رو » از برهنه کی توان بردن گرو؟

گفت: « از بهر غرامت ، جامعات بیرون کنم » گفت: « پوشیده است ، بز نقشی ز پود و تار نیست » از افراد فقیر جامعه نمی توان رشوه گرفت چرا که دیگر برای آنها چیزی نماند است .

چند سوال:

۱- با توجه به بیت: «گفت: می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی / گفت: ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست. » مفهوم مشخص شده را بنویسید.

۲- بیت زیر به کدام مسئله ی اجتماعی اشاره دارد؟

گفت: « مستی زان سبب افتان و خیزان می روی » / گفت: « جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست »

۳- در مصراع «گفت: « جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست » ناهمواری راه بر کدام مسئله ی اجتماعی دلالت می کند؟

۴- در شعر پروین اعتصامی مصراع «دیناری بده پنهان و خود را وارهان» به کدام پدیده ی اجتماعی زمان شاعر اشاره دارد؟

۵- در مصراع «گفت باید حد زند هُشیار مردم ، مست را .» مقصود از « حد زندن » چیست؟

۶- تا داروغه را گوییم در مسجد بخواب

۷- با توجه به بیت زیر فرد مست علت افتان و خیزان بودن خود را در چه می داند؟

گفت مستی ، زان سبب افتان و خیزان می روی گفت: « جرم راه رفتن نیست ، ره هموار نیست »

۸- نوع « را » در مصرع « گفت : نزدیک است والی را سرای ، ان جا شویم » چیست؟

جواب ها:

۱- کار حرام، حرام است و کم و زیاد آن فرقی ندارد.

۲- فساد و ناهنجاری های جامعه (اوضاع نابه سامان اجتماع)

۳- اوضاع نا به سامان و فساد حاکم بر جامعه.

۴- رشوه خواری.

۸- فک اضافه

۷- فاسد بودن جامعه

۶- نگهداری

۵- انجام مجازات شرعی.

شعر خوانی

در مکتب حقایق

۱- ای بی خبر، بکوش که صاحب خبر شوی / تا راهبر و نباشی کی راهبر شوی؟

قلمرو زبانی:

بی خبر: ناآگاه / بکوش: تلاش کن / صاحب خبر: دل آگاه / راهرو: رونده راه / راهبر: پختگی مرحله عشق. / واژه های مرکب: صاحب خبر - راهرو - راهبر.

قلمرو ادبی:

تضاد: راهرو (کسی که تازه راه عشق را شروع می کند) راهبر (کسی که راه عشق را به پایان رسانده است).

قلمرو فکری:

ای کسی که از اسرار عالم خبر نداری کوشش کن که خبری به دست آوری؛ تا رونده راه نباشی، کی می توانی به مرحله رهبری برسی.

۲- در مکتب حقایق پیش ادیب عشق / این ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی

قلمرو زبانی:

ادیب: معلم، آموزگار / هان: شبه جمله، آگاه باش / پسر: منظور سالک و راهرو بی تجربه بی خبر / پدر: منظور رهبر و مرشد صاحب خبر

قلمرو ادبی:

تشبیه: مکتب حقایق (حقایق مانند مکتبی است) / ادیب عشق (عشق مانند آموزگار است)

کنایه: «پسر بودن» کنایه از بی تجربه بودن؛ «پدر شدن» کنایه از با تجربه شدن

قلمرو فکری:

ای پسر هوشیار باش، بکوش که در مکتب حقیقت جهان، نزد آموزگار عشق درس بیاموزی و روزی به ولایت برسی.

۳- دست از مس وجود چو مردان ره بشوی / تا کیمیای عشق بیاتی و زر شوی

قلمرو زبانی:

چو: مثل و مانند / ره: راه عشق / کیمیا: علمی که می تواند ماهیت اشیا را تغییر دهد و آن ها را ارزشمند سازد.

قلمرو ادبی:

تشبیه: مس وجود (وجود و جسم مانند مس کم ارزش هستند) / تو مانند مردان راه از همه چیز دست بشوی / کیمیای عشق (عشق مانند کیمیا است) / تو مانند زر بشوی. / کنایه: دست شستن (ترک تعلقات) / زر شدن: ارزشمند شدن / تناسب: مس، زر

قلمرو فکری:

مثل مردان طریقت، وجود مادی خود را (که مثل مس کم ارزش است) رها کن تا به کیمیای عشق برسی و مانند طلا با ارزش بشوی.

۴- خواب و خور از مرتبه خویش دور کرد / آن که رسی به خویش که بی خواب و خور شوی

قلمرو زبانی:

خور: خوردن، خوراک / خواب و خور: زندگی مادی / ت: مفعول / مرتبه: مقام اصلی /

قلمرو ادبی:

مجاز: «خواب و خور» مجاز از امور مادی و کارهای مشترک با کارهای حیوانات / کنایه: به خویش رسیدن: به مقام والای انسانی رسیدن / «بی خواب و خور شدن» کنایه از «به امور مادی توجه نکردن»

قلمرو فکری:

خواب و خوراک تو را از جایگاه اصلی تو دور کرد وقتی می توانی به مقام اصلی خودت برسی که کارهای مادی را ترک کرده باشی.

۵- کر نور عشق حق به دل و جانت او قد / باسه کر آفتاب فلک خوب تر شوی

قلمرو زبانی:

بالله : به خدا قسم / فلک : آسمان / از آفتاب خول تر شدن : کنایه از رسیدن به جایی که زیباترین و درخشانده ترین جزء این عالم مادی به نظر انسان نیاید.

قلمرو ادبی:

تشبیه: نور عشق حق (عشق حق مانند نوری است) / تناسب: دل ، جان - آفتاب ، فلک

قلمرو فکری:

اگر نور محبت خدا به دل و جانت بیفتد ؛ به خدا قسم که از آفتاب آسمان زیباتر و بهتر می شوی.

۶- یک دم غریق بحر خدا شو گمان مبر / کر آب همت بحر به یک موی تر شوی

قلمرو زبانی:

یک دم : لحظه ای / بحر : دریا ، یم / بحر خدا : معرفت / گمان مبر : شک نکن / هفت بحر : در قدیم در روی زمین هفت دریا تصور می کردند، تمام دنیا / تر شدن : آلوده شدن

قلمرو ادبی:

کنایه : یک دم / تر شدن : کنایه از آلوده شدن / تناسب: بحر ، تر / استعاره : بحر خدا استعاره از «معرفت» / تناقض : غرق بشود و یک موی تر نشود /

قلمرو فکری:

اگر عاشق حق باشی و غرق دریای معرفت الهی گردی ، شک نکن ، زیرا که یک موی تو آلوده این دنیا نخواهد شد.

۷- از پای تا سرت همه نور خدا شود / در راه ذوالجلال چو بی پا و سر شوی

قلمرو زبانی:

از پای تا سر : تمام وجود / ذوالجلال : صاحب جلال و بزرگی / چو : وقتی که ، زمانی که / بی پا سر شدن در راه حق : یعنی عاشق به داوری یا به ملامت دیگران توجه نداشته باشد / ت : مضاف الیه (سر تو)

قلمرو ادبی:

کنایه : «بی پا و سر شدن» کنایه از «فانی شدن»

قلمرو فکری:

اگر در راه خدا چنان بی قرار شوی که سر از پا نشناسی ؛ تمام وجودت از سر تا پا به نور خدا مبدل می شود.

۸- وجه خدا اکبر شودت مظهر نظر / زین پس شکی مانند که صاحب نظر شوی

قلمرو زبانی:

وجه خدا : ذات حق / ت : مضاف الیه ، جهش ضمیر (منظر نظر تو) / منظر : جای نگریستن / نماند: فعل ماضی در معنی مضارع (نخواهد ماند) صاحب نظر: آن که عالم معنا را درک می کند.

قلمرو ادبی:

تناسب: وجه (چهره) ، منظر ، نظر / جناس : منظر ، نظر

قلمرو فکری: رضا و خشنودی خدا اگر مورد نظرت باشد ؛ دیگر شکی باقی نمی ماند که صاحب نظر می شوی.

۹- بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی

قلمرو زبانی:

بنیاد هستی تو : بنیاد خود پرستی تو (دل بستگی های تو) / زیر و زبر : دچار تغییر / در دل مدار : نگران این زندگی مباش

قلمرو ادبی:

استعاره : هستی تو مانند ساختمانی است که بنیاد دارد. / تضاد : زیر و زبر / تکرار : زیر و زبر / کنایه : در دل مدار.

قلمرو فکری:

اگر توجه تو از علایق دنیایی دور شود ، تازه آغاز زندگی روحانی و معنوی تو خواهد بود.

۱۰- کر در سرت هوای وصال است حافظا باید که خاک در که اهل هنر شوی

قلمرو زبانی:

هوا : آرزو، میل / وصال : رسیدن / حافظا : ای حافظ / درگه : بارگاه / اهل هنر : هنرمندان ، اهل فضیلت که ورای این هستی مادی را می شناسند.

قلمرو ادبی:

تشبیه : هوای وصال (وصال مانند هوا است) تو مانند خاک درگه شوی / ت : مضاف الیه /

قلمرو فکری:

ای حافظ ، اگر آرزوی وصال در سر تو هست ؛ باید خاک درگاه مردمی شوی که اهل فضل و هنر هستند

درک و دریافت:

۱- برای خوانش این شعر ، چه نوع آهنگ و لحنی را بر می گزینید؟ دلیل خود را بنویسید.

۲- مفهوم مشترک هر یک از گروه بیت های زیر را بیان کنید:

الف) بیت های سوم و پنجم باید تعلقات مادی را کنار گذاشت تا به حقایق الهی دست یافت.

ب) بیت های ششم و نهم نور خدا در دل انسان بتابد، انسان به مقامات بالا دست پیدامی کند و هیچ چیز نمی تواند به او آسیب برساند.